

دکتر جیمز اس. اشپیگل، اخلاق مسیحی، جلسه ۱۱

سقط جنین، بخش ۲

جیم اشپیگل و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر جیمز اس. اشپیگل در تدریس اخلاق مسیحی است. این جلسه ۱۱، سقط جنین، بخش ۲ است.

بسیار خب، پس از بررسی برخی از استدلال‌های اصلی طرفدار حق انتخاب، بیایید نگاهی به برخی از استدلال‌های طرفدار حق حیات بیندازیم. ما به دو مورد از این استدلال‌ها نگاه خواهیم کرد، یکی از فیلسوفی به نام دان مارکی و دیگری از فیلسوفی به نام الکساندر پروست.

بنابراین، دان مارکی چند سال پیش مقاله‌ای نوشت که در آن استدلال می‌کند برای روشن شدن ایده‌هایمان در مورد بحث سقط جنین، به یک روایت صحیح از نادرست بودن قتل نیاز داریم. چه چیزی باعث می‌شود که کشتن، وقتی که اشتباه است، اشتباه باشد؟ بنابراین، او در اینجا چندین احتمال را در نظر می‌گیرد. آیا کشتن وقتی که اشتباه است، به این دلیل اشتباه است که باعث وحشیگری می‌شود؟ پاسخ او به این سوال منفی است، زیرا شما می‌توانید به روش‌های بسیار غیر وحشیانه، حتی ملایم، به ناحق بکشید.

آیا کشتن به این دلیل که قربانی از دست می‌رود، اشتباه است؟ آیا به دیگران آسیب می‌رساند زیرا آنها این شخص را که از آنها گرفته شده دوست دارند؟ خیر. کشتن اشتباه است حتی اگر قربانی از دست نرود، حتی اگر هیچ کس دیگری از آن آسیب نبیند. چیزی که کشتن را اشتباه می‌کند این واقعیت است که کسی را از آینده‌ای ارزشمند محروم می‌کند.

او به نقل از مارکی می‌گوید که از دست دادن جان، فرد را از تمام تجربیات، فعالیت‌ها، پروژه‌ها و لذت‌هایی که در غیر این صورت آینده‌ی او را تشکیل می‌دادند، محروم می‌کند. بنابراین، کشتن کسی اشتباه است زیرا این قتل یکی از بزرگترین ضررهای ممکن را به قربانی وارد می‌کند. بنابراین، این همان چیزی است که کشتن را وقتی اشتباه است، اشتباه می‌کند.

این کار قربانی را از آینده‌ای ارزشمند محروم می‌کند. بنابراین، با در نظر گرفتن این ایده به جای آنچه که نادرستی قتل را تشکیل می‌دهد، وقتی که کشتن اشتباه است، مارکی در ادامه به بررسی پیامدهای این موضوع می‌پردازد. یکی از این پیامدها این است که نه تنها کشتن انسان از نظر بیولوژیکی اشتباه است، بلکه کشتن انسان از نظر بیولوژیکی نیز اشتباه است.

این امر نادرستی کشتن حیوانات را مجاز می‌داند. حیوانات نیز آینده‌ای بالقوه ارزشمند دارند. و اگر حیوانی را بکشید، نه اینکه در همان سطح کشتن یک انسان باشد، هنوز هم در نگاه اول نادرست است، حداقل به طور بالقوه، به دلیل آینده‌ای که از آن حیوان محروم شده است.

همچنین، دیدگاه او مستلزم این نیست که اتانازی فعال همیشه اشتباه باشد. اگر کسی در شرایط لاعلاجی باشد و به هر حال به پایان عمر خود نزدیک شود، وقتی مرگ او از طریق اتانازی یا خودکشی به کمک پزشک تسریع شود، شما آینده‌ای ارزشمند را از او نگرفته‌اید؛ شما آینده‌ای را از او گرفته‌اید که احتمالاً با درد شدید همراه خواهد بود. این نیز می‌تواند پیامد دیدگاه او باشد، یا این درک از نادرستی قتل، حداقل به خودی خود قابل درک باشد.

ما جداگانه در مورد اتانازی صحبت خواهیم کرد. اما دیدگاه او همچنین نادرستی کشتن کودکان و نوزادان و جنین‌ها را توضیح می‌دهد.

توجه داشته باشید که از نظر او، هیچ توجهی به مفهوم شخصیت جنینی نشده است. این یکی از جنبه‌های مهم استدلال مارکی است. او به شخصیت جنینی استناد نمی‌کند.

حتی اگر بپذیرید که جنین یک شخص نیست، می‌توانیم آن را کاملاً از بحث حذف کنیم. به نظر می‌رسد استدلال او در اینجا، حتی با اذعان به این نکته، پیامدهای طرفداری از زندگی دارد. روایت او همچنین جواز اخلاقی پیشگیری از بارداری را می‌پذیرد.

چرا؟ چون در مورد وسایل پیشگیری از بارداری، هیچ‌کس از آینده‌ای ارزشمند محروم نمی‌شود. هیچ سلول اسپرمی به تنهایی آینده‌ای ارزشمند به عنوان یک سلول اسپرم ندارد. هیچ تخمکی به تنهایی آینده‌ای ارزشمند ندارد. به عنوان یک تخمک ندارد.

و ما نمی‌توانیم بگوییم که در پیشگیری از بارداری، هر ترکیب خاصی از اسپرم و تخمک از آینده‌ای ارزشمند محروم می‌شود زیرا هنوز با هم ترکیب نشده‌اند. بنابراین، دیدگاه او جواز اخلاقی پیشگیری از بارداری را می‌پذیرد. برخی از انتقادات وارد بر استدلال مارکی معتقدند که یک فرد بالغ و یک جنین یک موجودیت نیستند.

بنابراین، من خیلی متفاوت هستم؛ شما با یک جنین یا یک زیگوت، یک رویان، خیلی متفاوت هستید، و برخی اصرار دارند که این نکته به نوعی خلاف استدلال مارکی را نشان می‌دهد. با این حال، او در پاسخ می‌گوید که این واقعیت که آنها یک شخص یا موجودیت نیستند، ثابت نمی‌کند که آنها یک ارگانیسم واحد نیستند، بنابراین، حتی اگر ما از طریق فرآیند رشد بین، مثلاً جنین و نوزاد یا کودک نوپا، به یک شخص تبدیل شویم، حتی اگر شخصیت بعداً پدیدار شود، هنوز همان ارگانیسم است.

من یک موجود زنده هستم، فقط در مقاطع مختلفی از تاریخ این موجود زنده، همانطور که در دوران جنینی بودم. در واقع، استدلال الکساندر پروست این ایده را عمیقاً بسط می‌دهد، این ایده که من زمانی جنین بوده‌ام، اما در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

انتقاد دیگر از استدلال مارکی این است که به استقلال زن، حق کنترل بدن خود، به اندازه کافی اهمیت نمی‌دهد. پاسخ مارکی به این انتقاد این است که این موضوع واقعاً هیچ ارتباطی با استدلال او ندارد. نتیجه‌گیری او می‌تواند این نکته را تأیید کند.

نتیجه‌گیری او این است که سقط جنین در نگاه اول یک خطای جدی است. چرا؟ زیرا با سقط جنین، ما یک موجود زنده را از آینده‌ای ارزشمند محروم می‌کنیم. اما این سوال همچنان بی‌پاسخ می‌ماند که آیا حق زن برای کنترل بدن خود، نگرانی در مورد خطای اخلاقی جدی سقط جنین را تحت الشعاع قرار می‌دهد یا خیر.

می‌توانیم جداگانه در مورد آن بحث کنیم. بنابراین، این واقعاً ربطی به استدلال او ندارد. بنابراین، این استدلال مارکی است.

سپس به استدلال الکساندر پروست می‌پردازیم که با این نکته اساسی آغاز می‌شود که همه ما می‌دانیم درست است که من زمانی جنین بوده‌ام. تو زمانی جنین بودی. هر یک از ما زمانی جنین بوده‌ایم.

و از این نکته ساده می‌توانیم نکات زیادی را استنباط کنیم که به بحث سقط جنین مربوط می‌شود. پروست اینگونه استدلال می‌کند: من زمانی جنین بودم و اگر کشتن من اکنون اشتباه است، پس کشتن من به عنوان یک جنین نیز اشتباه بوده است.

و این شامل همه افراد در همه جا می‌شود. بنابراین، کشتن جنین هر زمان که کشتن یک بزرگسال در همان شرایط اشتباه باشد، اشتباه است. یک جنین سزاوار همان احترامی است که یک بزرگسال دارد.

بنابراین، اگر الان مرا بکشید، همان ارگانیسمی را می‌کشید که اگر مرا به عنوان یک جنین سقط می‌کردید می‌کشیدید. ما در یک ارگانیسم واحد یکی هستیم. و او مدتی را صرف بررسی این ایده کرد که من زمانی جنین بوده‌ام، که تو نیز زمانی جنین بوده‌ای.

چه مدرکی برای این حرف وجود دارد؟ او اشاره می‌کند که ارگانیسمی که در مورد من، نه ماه قبل از تولدم توسط مادرم باردار شد، در جریان بحران موشکی کوبا در اکتبر ۱۹۶۲ بود. حدس می‌زنم والدینم احتیاط را کنار گذاشتند و فکر می‌کردند جنگ هسته‌ای در راه است و دنیا در شرف پایان است. و بنابراین من نه ماه بعد به صحنه رسیدم.

بنابراین شاید باید از افرادی مانند خروشچف و فیدل کاسترو سپاسگزار باشم. اما بگذریم، ارگانیسمی که نه ماه قبل از تولد من توسط مادرم شکل گرفت، هرگز نمرد. این ارگانیسم صرفاً بخشی از من نیست، بلکه پیوسته با من است.

بنابراین، من همان موجود زنده‌ی منفرد آن جنین هستم. خیلی متفاوت به نظر می‌رسد. اما با وجود تفاوت‌هایمان از نظر شکل فیزیکی، من با آن موجود زنده در ارتباط هستم.

در مورد این مشکل بالقوه چطور؟ ایراد دوقلویی. آیا این واقعیت که برخی از بلاستوسیست‌ها به دوقلوها تقسیم می‌شوند، استدلال پروست را تضعیف می‌کند؟ من چند برادرزاده دارم که اکنون در اوایل دهه بیست سالگی خود هستند، جیک و جاش، که در مقطعی یک بلاستوسیست واحد بودند. و اکنون آنها دو نفر هستند.

بنابراین چگونه می‌توانیم آینده‌ای ارزشمند را از جانب این بلاستوسیست که آن دو زمانی با آن یکسان بوده‌اند، درک کنیم؟ و آیا این به نوعی استدلال پروست را مختل نمی‌کند؟ روش او برای پرداختن به این موضوع این است که بگوید صرف احتمال اینکه یک موجود زنده در آینده تقسیم شود، او خاطرنشان می‌کند که از هر ۲۶۰ بلاستوسیست، یکی از آنها ممکن است. این بدان معنا نیست که این یک موجود زنده‌ی واقعی و منفرد نیست. او در ادامه در مورد شواهدی صحبت می‌کند که کشتن من به عنوان یک جنین از نظر اخلاقی اشتباه خواهد بود.

باز هم، من همان موجود زنده‌ای هستم که در جنینی بودم، هرچند در آن زمان آینده‌ی بالقوه‌ی بسیار طولانی‌تری داشتم. اما اگر مرا در جنینی کشته بودید، قربانی همان کسی بود که اگر الان مرا بکشید. در هر دو صورت، قربانی من خواهم بود.

و علاوه بر این، کشتن آن جنین، بنابراین، از نظر اخلاقی به اندازه کشتن من در حال حاضر، اگر بدتر از آن نباشد، اشتباه است. چرا؟ زیرا آن جنین آینده ارزشمند بسیار طولانی‌تری نسبت به من به عنوان کسی که در دهه ۵۰ زندگی‌اش است، داشت. حتی اگر من مانند مادرم تا ۹۰ سالگی عمر بسیار طولانی داشته باشم، هنوز هم فقط ۳۵ یا ۴۰ سال است.

اما وقتی جنین بوم، آینده‌ای بسیار ارزشمندتر از آنچه که در انتظارم بود، در پیش داشتم. بنابراین، اگر من در دوران جنینی کشته می‌شدم، تجربیات و پروژه‌های بسیار ارزشمندتری را از من می‌گرفتید. در مرحله بعد مدرکی وجود دارد که نشان می‌دهد کشتن هر جنینی به همین دلیل اشتباه است.

نکته‌ی او فقط این است که مورد من با مورد هیچ‌کس دیگری فرقی ندارد. هر یک از ما زمانی جنین بوده‌ایم. بنابراین، کشتن هر کسی در دوران جنینی به همان اندازه اشتباه است که کشتن من در دوران جنینی.

بنابراین، از نظر ایراداتی که به استدلال پروست وارد است، این یکی وجود دارد. در مورد مواردی که جان مادر در خطر است یا جنین ناسالم است چطور؟ پاسخ او این است که با این موارد باید درست مانند هر فرد بالغ، بالغی برخورد شود. اگر بپذیریم که در مورد آن جنین به همان اندازه که برای یک انسان بالغ ارزش وجود دارد، ارزش وجود دارد، می‌توان بر این اساس تصمیم گرفت.

ایراد دیگر این است که این استدلال، که گاهی اوقات استدلال مسیر نامیده می‌شود، نمی‌تواند ثابت کند که جنینی که هرگز به شخص تبدیل نمی‌شود، همان حقوق جنینی را دارد که به شخص تبدیل می‌شود. شخصی به نام دان برکیچ این استدلال را مطرح کرده است. شخص دیگری، نه پروست، بلکه شخصی به نام دنیل پروپسون، در دفاع از پروست به این استدلال، به این ایراد، با اشاره به اینکه این ایراد مردود است، پاسخ می‌دهد زیرا این عمل سقط جنین است که خود مانع از تبدیل شدن آن به شخص می‌شود.

بنابراین، اینها چند ایراد به استدلال پروست و نحوه پاسخ به هر یک از آنها هستند. استدلال پروست استدلالی جذاب است، هرچند ساده و غیر فنی. در واقع، استدلال‌های پروست و مارکی هر دو به طرز تحسین‌برانگیزی واضح و غیر فنی هستند.

فرانک بکویت یک فیلسوف مسیحی فوق‌العاده است که آثار زیادی در مورد بحث سقط جنین و تعدادی دیگر از مسائل اخلاقی منتشر کرده است. او همچنین پاسخ‌های خوبی به استدلال‌های طرفدار حق انتخاب دارد. یکی از آنها این است که سقط جنین از زایمان ایمن‌تر است.

برخی این استدلال را مطرح می‌کنند و اشاره می‌کنند که وقتی میزان مرگ و میر ناشی از سقط جنین در سه ماهه اول را مقایسه می‌کنید، میزان مرگ و میر ۱ در ۱۰۰۰۰۰ است در حالی که این میزان در زایمان طبیعی است. ما در مورد میزان مرگ و میر مادر صحبت می‌کنیم. در مورد زایمان طبیعی ۹ در ۱۰۰۰۰۰ است.

خیلی‌ها این نکته را مطرح می‌کنند که سقط جنین ۹ برابر ایمن‌تر از زایمان است. بنابراین، آیا این نوعی توصیه به نفع سقط جنین برای زنی که می‌خواهد تصمیم بگیرد نیست؟ بکویت خاطرنشان می‌کند که این بسیار گمراه‌کننده است. وقتی به این اعداد نگاه می‌کنید و در مورد ۹ برابر ایمن‌تر بودن سقط جنین صحبت می‌کنید، می‌تواند چشمگیر به نظر برسد.

اما واقعیت این است که اگر فقط از زاویه دیگری به اعداد نگاه کنیم، می‌بینیم که این چقدر گمراه‌کننده است. زیرا این تفاوت در واقع از نظر آماری ناچیز است. میزان زنده ماندن زن پس از سقط جنین ۹۹.۹۹۹٪ است. اما در زایمان، ۹۹.۹۹۱٪ است. تفاوت ۰.۰۰۸٪ است که ناچیز است.

بنابراین، هرگونه موضع‌گیری طرفدار حق انتخاب بر این اساس، مشکل‌ساز است. سپس بکویت در ادامه خاطرنشان می‌کند که حتی اگر خطر قابل توجهی در زایمان وجود داشته باشد، همانطور که او می‌گوید، تعهد اخلاقی ویژه‌ای که فرد نسبت به فرزندش دارد، بسیار بیشتر از خطر نسبی است که با عمل نکردن به آن تعهد اخلاقی از آن اجتناب می‌کند. بنابراین حتی اگر اعداد بیشتر شبیه به قرن نوزدهم باشند، که میزان مرگ و میر

، زنان در حین زایمان بسیار بیشتر بود، صرفاً این واقعیت که شما تعهد ویژه‌ای نسبت به فرزندان دارید، ملاحظه آن خطر را جبران می‌کند.

حالا، بکویت به تشبیه ویولنیست جودیت جارویس تامپسون که در موردش صحبت کردیم نیز پاسخ می‌دهد. او در این مورد چندین نکته برای گفتن دارد. یکی اینکه تامپسون فرض می‌کند که تمام وظایف فرد در قبال فرزندان را صرفاً به این دلیل که او ناخواسته زنی را باردار کرده است، نادیده نمی‌گیریم. و اینکه او این تعهد را انتخاب نکرده است.

به نظر می‌رسد او حداقل تلویحاً این ایده را رد می‌کند که شما صرفاً به این دلیل که فرزندانتان فرزندان شما هستید، به طور طبیعی وظایف و تعهداتی نسبت به آنها دارید. ما مطمئناً وظایف یک مرد نسبت به فرزندان را صرفاً به این دلیل که او ناخواسته زنی را باردار کرده است، نادیده نمی‌گیریم. و اینکه او این تعهد را انتخاب نکرده است.

مثل این است که رفیق، تو این وظیفه را داری چون بچه‌ی توست. حتی اگر آن را نمی‌خواستی، انتخابش نکردی و قصدش را نداشتی، باز هم وظیفه‌ی توست. و همین امر در مورد یک مادر باردار نیز صدق می‌کند.

بکویت خاطرنشان می‌کند که این ایده‌ی اراده‌گرایی، و تعهدات اراده‌گرایی، برای اخلاق خانوادگی مهلک است، این ایده این تصور را تضعیف می‌کند که ما صرفاً به این دلیل که خانواده‌ی ما، به ویژه فرزندان ما، هستند تعهدات ویژه‌ای نسبت به آنها داریم. شما صرفاً به این دلیل که اعضای خانواده‌ی شما هستند، نسبت به مادر یا پدر یا برادر یا خواهرتان تعهدات ویژه‌ای دارید.

و بنابراین، این در مورد فرزند شما هم صدق می‌کند. در واقع، حتی بیشتر. او در تشبیه تامپسون به ویولنیست، به یک ناهمگونی کلیدی بین ویولنزن و نوزاد متولد نشده اشاره می‌کند.

اول اینکه، برخلاف ویولنیست، جنین به طور طبیعی به مادر وابسته است. ویولنیست در این قیاس فقط به شکلی مصنوعی به شما وابسته شده است. آنها باید شما را از کار می‌انداختند و سپس شما را به این ویولنیست وصل می‌کردند و این جریان خون را بین شما ایجاد می‌کردند تا آن وابستگی ایجاد شود.

اما این کاملاً مصنوعی است، برخلاف وابستگی طبیعی کودک متولد نشده به مادر. بنابراین، بکویت استدلال می‌کند که مقایسه کودک متولد نشده با یک غریبه که به صورت مصنوعی به او متصل شده است، پیوند طبیعی بین مادر و فرزندش را تضعیف می‌کند.

واکنش‌های خوب بکویت به استدلال تامپسون هستند. بسیار خوب، پس بیا بیاید حالا به سراغ استدلال کتاب مقدس برای دیدگاه طرفدار زندگی برویم. در اینجا برخی از متون کتاب مقدس که اغلب به عنوان مرتبط با مسئله سقط جنین ذکر می‌شوند، آورده شده است.

یکی از آنها از مزمور ۱۳۹، آیات ۱۳ تا ۱۶ آمده است که بر این واقعیت تأکید می‌کند که جنین‌ها توسط خدا آفریده شده‌اند و او آنها را از نزدیک می‌شناسد. بنابراین، مزمورنویس می‌گوید: « زیرا تو ذات مرا آفریدی، مرا در رحم مادرم به هم پیوند دادی. هنگامی که در نهان ساخته می‌شدم، اسکلت من از تو پنهان نبود.»

وقتی من در اعماق زمین در هم تنیده شده بودم، چشمان تو بدن پی‌شکل مرا دید. بنابراین، طبق گفته‌ی مزمورنویس، خداوند در خلقت هر انسانی در رحم مادرش بسیار دخیل است. این یک مشیت الهی دقیق است.

بنابراین، اگرچه در مورد من، والدینم کاملاً از بارداری من بی‌اطلاع بودند و به من اطلاع دادند که من نتیجه یک اسپرم‌کش ناموفق، یک روش پیشگیری از بارداری ناموفق هستم، اما خداوند کاملاً آگاه بود و کاملاً عمداً، من را در فرآیند میوز در رحم مادرم به هم پیوند داد. خداوند به طور فعال در این امر دخیل بود. بنابراین جنین‌ها، در مورد من و همه دیگران، توسط خداوند آفریده شده‌اند و او آنها را از نزدیک می‌شناسد.

مزمورنویس نه تنها در مورد مورد خودش، بلکه در مورد تمام مفاهیم انسانی صحبت می‌کند. همچنین، در ارمیا ۱، همین مضمون را می‌بینیم که به آن اشاره شده است. او می‌گوید، پیش از آنکه تو را در رحم شکل دهم، تو را می‌شناختم.

پیش از آنکه به دنیا بیایی، تو را برگزیده‌ام. تو را به عنوان پیامبری برای ملت‌ها منصوب کرده‌ام. بنابراین، خدا حتی پیش از تولد ارمیا، نقشه‌های بسیار دقیقی برای او داشت.

و بنابراین، این برای بقیه ما هم صدق می‌کند. یکی دیگر از استدلال‌های کتاب مقدس که اغلب مطرح می‌شود، استناد به این واقعیت است که نوزادان متولد نشده در برخی موارد، مانند لوقا ۱، که در آن مادر عیسی و مادر یحیی تعمید دهنده با هم ملاقات می‌کنند، کودک نامیده می‌شوند. و مادر یحیی تعمید دهنده گزارش می‌دهد که نوزاد در رحمش به بالا و پایین می‌پرید.

خروج ۲۱ واقعاً متن جالبی است. این یکی از مطالعات موردی در اسفار پنجگانه است که می‌گوید اگر مردانی، که با هم دعوا می‌کنند، زن بارداری را بزنند و او زایمان زودرس داشته باشد، اما آسیب جدی وارد نشود مجرم باید جریمه شود. و از آنجا به بعد در مورد اینکه اگر آسیب بیشتری وارد شود، مجازات باید چشم در برابر چشم، جان در برابر جان و غیره باشد، صحبت می‌کند.

متأسفانه، آن متن در برخی از ترجمه‌های کتاب مقدس به عنوان سقط جنین ترجمه شده است. در حالی که به معنای واقعی کلمه، یتسو «یلاده‌ها»، که عبارت کلیدی عبری در آنجاست، به معنای بیرون آمدن فرزندش است. و هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که آیا آن کودکی که زودرس به دنیا می‌آید، زنده می‌ماند یا می‌میرد.

بنابراین، اگر به درستی به عنوان زایمان زودرس یا تولد نوزاد ترجمه شود، هرگونه آسیب بیشتر به آن کودک، اعمال می‌شود. بنابراین، اگر نوزاد بمیرد، در مورد کودک به «زندگی در برابر زندگی» تبدیل می‌شود. و ناگهان همانطور که هست، به یک عبارت بسیار قوی طرفدار زندگی تبدیل می‌شود.

اما اگر به اشتباه به سقط جنین ترجمه شود، در واقع به نوعی استدلال طرفدار حق انتخاب تبدیل می‌شود. بنابراین، اگر در آن متن در مورد ترجمه صحیح عبارت عبری «فرزندش بیرون می‌آید» خیلی بحث می‌شود یعنی «یتزو» و سپس استدلال سوم برای دیدگاه طرفدار زندگی به این واقعیت متوسل می‌شود که در بسیاری از موارد، جنین‌ها قبل از تولد توسط خدا فراخوانده می‌شوند.

ما قبلاً به متن پیدایش ۱، و همچنین به غلاطیان ۱، اشعیا ۴۹، داوران ۱۳، و پیدایش ۲۵ اشاره کردیم. در هر یک از این موارد، خدا انسان‌ها را قبل از تولدشان فرا می‌خواند. در نهایت، بیابید تعدادی از استدلال‌های بسیار رایج طرفدار حق انتخاب را با هم مرور کنیم.

شما آنها را در برنامه‌های خبری یا در بحث‌های عمومی در مورد مسئله سقط جنین می‌شنوید. یکی از آنها این است که یک زن حق دارد هر طور که می‌خواهد با بدن خود رفتار کند. این یک استدلال بسیار رایج است.

اینکه اگر سقط جنین غیرقانونی شود، ما به روزهای ارائه دهندگان خدمات سقط جنین در کوچه پس کوچه‌ها باز خواهیم گشت. من به یاد دارم که سناتور تد کندی این استدلال را در جریان بررسی صلاحیت یکی از

نامزدهای دیوان عالی کشور در دهه ۱۹۸۰ مطرح کرد. او گفت، اگر به این شخص اجازه داده شود در دیوان عالی کشور بنشیند، ما دوباره به سقط جنین در کوچه پس کوچه‌ها روی خواهیم آورد.

و این استدلال هنوز هم مطرح می‌شود. اینکه غیرقانونی کردن سقط جنین برای برخی از زنان مشکلات مالی ایجاد می‌کند. شما اغلب این استدلال را می‌شنوید.

و اینکه جامعه نباید زنان را مجبور به تولد فرزندان ناخواسته یا معلول کند. این بحث دیگری است. بنابراین وجه مشترک همه این استدلال‌ها این است که هر یک از آنها مرتکب مغالطه مصادره به مطلوب می‌شوند.

اسکات ری، نویسنده‌ی کتابی به نام «انتخاب‌های اخلاقی»، در فصل مربوط به سقط جنین، این نکته و همچنین بسیاری از نکات خوب دیگر را مطرح می‌کند. هر یک از این استدلال‌ها فرض می‌کنند که جنین یک شخص نیست و هیچ حق اخلاقی ندارد. زیرا اگر جنین یک شخص است و تمام حقوق اخلاقی من و شما را دارد، پس گفتن اینکه یک زن حق دارد هر کاری که می‌خواهد با بدن خود انجام دهد، بی‌ربط است زیرا جنین فقط بخشی از بدن خودش نیست، بلکه یک شخص انسانی مجزا است.

و به همین ترتیب با نگرانی‌هایی در مورد سقط جنین‌های پنهانی، مشکلات مالی برای زنان یا نوزادان ناخواسته همراه است. همه اینها بی‌ربط است زیرا ما در مورد یک انسان جداگانه و متمایز با حقوق خاص خود صحبت می‌کنیم. بنابراین، بررسی ما در مورد بحث سقط جنین به پایان می‌رسد.

این دکتر جیمز اس. اشپیگل در تدریس اخلاق مسیحی است. این جلسه ۱۱، سقط جنین، بخش ۲ است.